

بکا هد از بار زان گناه من گذرد و ساعتها ساعتها
و چشم را از ادب و آداب به خانه خود باز فرستاد و در بار
و از آنکه بنویسد آن کتاب را که در آنجا در آنجا در آنجا
که آنقدر همه را که با آن می خوانند و از آنکه در آنجا در آنجا
و از آنکه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
رویدادی که به وقوع پیوسته قرار دو چرخه سواری است از
دیدگاه من رویدادی که به وقوع پیوسته این نیست که
اتفاقی روی داده است.

اتفاقی روی داده است که از آن چیزی نمی دانم.

اتفاقی روی داده است که از آن چیزی نمی دانم و بر آنم
که این کتاب را بنویسم تا آن را باز گویم، تا آن رویدادی
که بار نخست در زندگی کورم کرد، برای بار دوم باز آید تا
بر صفحه کاغذ خیره ام سازد. نمی دانم به مقاصد خویش
خواهم رسید یا نه. نویسندگانی که پیشاپیش می دانند
کتابشان چگونه خواهد شد نویسنده نیستند، بلکه
مخلوقات خدا هستند که دچار جنون امور معقول و جدی و
تکلیفی که باید ادا گردد، شده اند. من تکلیفی نباید ادا کنم.
کتابی باید بنویسم از برای نوری که به من خواهد بخشید.

رویدادهایی که در زندگی به وقوع می‌پیوندند، بسی اندک‌تر از آنند که می‌گوییم. رویداد آنگاه به وقوع می‌پیوندد که زندگی به زندگی ما بازمی‌آید، به سان رودخانه‌ای که به یکباره طغیان می‌کند و به دهکده‌ای سرازیر می‌شود تا با ابهت‌ترین بناها را به مانند پَر گاهی از زمین برکند.

رویدادی که در زندگی به وقوع می‌پیوندد، به سان خانه‌ای است با سه در مجزا — مردن و دل دادن و زادن. تنها آنگاه می‌توانیم به این خانه درآییم که همزمان و در آن واحد از هر سه در بگذریم. این کار محال است و با این همه انجام می‌پذیرد.

داستانی حقیقی را در روزنامه و سپس در کتاب فریبنده یک روانکاو خواندم. داستان مردی و کودکی و دو چرخه‌ای. مرد شغلی دارد. زنی نیز دارد که در انتظار به دنیا آمدن فرزندش از اوست. آنگاه که کودک زاده می‌شود، مرد را بر سر کارش می‌خوانند. او دو چرخه خود را برمی‌دارد، به زایشگاه می‌رود، بی آنکه از سرعت خود